

حیات و خدمات جناب ابن اصدق

مینو معارفی خدادوست و ایرج خدادوست

ابن اصدق از کودکی مشمول عنایات بی‌شمار بوده است. قبل از تولدش، حضرت اعلی در شیراز در سال ۱۸۴۵، به پدرش اسم‌الله فرمودند: «طفل ذکور خود را به نام آن حضرت مفتخر سازد». به همین سبب پدر و مادرش او را به خاطر امر مبارک، علی محمد نام نهادند. ولی به لحاظ احترام ایشان را آقا صدا می‌کردند.

ابن اصدق، بنا بر نوشته خودش: «در تاریخ ۱۲۶۷ فرقان مطابق با ۱۸۵۱ میلادی به دنیا آمد». حدود ۸ سال داشت که در ۱۸۶۰ همراه پدر و مادر و خواهرش به حضور جمال مبارک مشرف شد و ۱۴ ماه از این فیض بهره‌مند بود. جمال مبارک مناجاتی در حقیقت نازل فرمودند که مسیر زندگی آتیه‌اش تعیین شد. که می‌فرمایند:

«هو الله فسبحانک اللهم یا الهی انّ هذا عبدک و ابن عبدک الذی تحرک الی لجة ابحر عنایتک و سافر فی صغر عن وطنه طلباً للقائک و قطع السبیل حتی دخل فی عرش الدلیل و فاز بنور القرب فی ساحة عزّ جلیل، و اشرق طلعة جمیل اذا اسئلک یا الهی بان تشریه من لبن عنایتک لیرفع اعلام نصرتک فی [صغره] و یقیم فی کبره علی امرک کما قام فی صغره علی حکمک لیتّم برهانک فی حقّه و یأخذہ نفحات القرب بعنایتک اذ انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المحبوب. ب ها».

به یقین، حیات ابن اصدق تحقّق این مناجات جمال قدم در حقّ او بوده است. این زیارت اثری در روح و وجودش پدید آورد که تا پایان حیات او را واله جمال مقصود و طلعات مقدّسه نمود.

در این ایام ابن اصدق در عالم کودکی به دنبال آهوئی می‌دوید، پای آهو به سنگی خورده مجروح می‌شود. جناب اسم‌الله به قصد تأدیب او قیام می‌کنند، ابن اصدق به جمال مبارک پناه می‌آورد، آن حضرت عبای مبارک را می‌گشایند و او را پناه می‌دهند و می‌فرمایند تا در پناه ما

هستی مأمون و مصون خواهی بود. و این نشانگر آن است که حقّ بندگان خاصّش را از کودکی به جهت خدمت امرش تجهیز و آماده می‌کند. ابن اصدق از کودکی در سفرهای پدر و برکات و خطرات آن شریک بود و در بیابان‌ها و غارها، او همدم و همراه ایشان بود. به همراه پدر به فاران سفر تبلیغی نمود و در آنجا حاجی ابراهیم وسیله ملاقات آنان را با علماء و طلاب فراهم ساخت. عازم بشرویه شدند و در آنجا ۴۰ روز توقّف نمودند، به دستور مجتهد آقا سید حسن، نفی و تبعید شدند. گاهی به تنهایی نیز مأمور وظیفه‌ای می‌شد. از جمله به دستور پدر، ابن اصدق به همراهی استاد حسن و استاد محمّد، برای نجات درویش حیران هراتی به هرات عزیمت نمودند، هر چه احبّاء اصرار نمودند که ابن اصدق طفل است و حقّ نیست به این مرحله خطرناک قدم گذارد، اسم الله قبول نمود و اظهار داشت اگر از طفلم نتوانم بگذرم، چگونه به امر می‌توانم علاقمند باشم، به سختی از بی‌راهه و جنگل‌ها گذشته و همگی به مشهد مراجعت کردند.

بنا بر شرحی که به تقاضای جناب دکتر ارسطو حکیم به خطّ ابن اصدق، درباره وقایع زندان و شرح تصدیق جناب حکیم مسیح نوشته شده، والی خراسان سلطان مراد میرزا به تحریک حاجی کریم خان کرمانی و اغوای ۱۷ نفر از علماء جناب اسم الله الاصدق و طفل صغیرش را دستگیر نموده، بعد از ۷ روز توقیف در دارالحکومه با دو نفر دیگر به نام‌های ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله و ۴۰ نفر از اسرای ترکمانیه، سر و پای برهنه در هوای زمستان و شدّت طوفان به طهران فرستاد تا در آنجا شهید کنند، در طهران حکم حبس صادر شد. ابن اصدق مدّت ۲ سال و ۴ ماه با پدر اسیر و هم زنجیر بود و به شدّت بیمار شد. نایب انبار، مشهدی علی که از ابرار بود در صدد شد طبیعی برای این طفل بیاورد. اطّابای مسلمان حاضر نشدند طفل بابی را معالجه کنند. جناب حکیم مسیح قبول فرمودند، با نهایت روح و ریحان به زندان تشریف آورده، قریب ۲ ماه در منتهای کوشش و مراقبت در معالجه و اصلاح حال آن طفل اسیر، مقید به غل و زنجیر، سعی بلیغ فرمودند تا به کلی رفع علل و آلام شد. اکثر ایّام با کمال شوق و شعف در خدمت جناب اسم الله جالس، تمام هوش و گوش خود را به بیانات ایشان متوجّه، سروش الهی و بشارات کتب آسمانی را استماع می‌نمودند تا آن که تسلیم و ایمان و ایقان ایشان به جمیع مظاهر کلیه الهیه به اعلیٰ افق کمال بالغ و به ثمره عرفان مالک غیب و شهود نائل آمدند و به فوز ایمان نائل گشتند. جناب اسم الله ذکر مراتب تصدیق و تسلیم و خلوص او را به حضور مکلمّ طور عریضه نمود و لوح امنع اقدس که سبب ذکر

ابدی است از قلم مبارک درباره ایشان نازل گردید. سلاله ایشان نیز مصدر خدمات مهمه امریه شدند.

در زندان (سیاه چال) جناب اسم الله موفق به تبلیغ ۴۰ نفر از زندانیان شد. دو جوان به نام‌های حسن و حسین در معیت ایشان همه عمر به خدمت فائق شدند.

بنا بر شرحی که در تاریخ جناب لیب و ابن اصدق آمده است، بنا بر توضیح و وساطت معیرالممالک و امین‌الشورا و عین‌الملک، که خبر زندانی شدن شخص عالمی از خراسان را در انبار به مدت دو سال به دستور حسام‌السلطنه به سلطان رساندند، شاه از این جریان متأثر گشته دستور آزادی آنان را صادر نمود.

ابن اصدق همراه پدر، حسن و حسین به خراسان رفتند. در راه در شهمیرزاد، سنگسر، سبزوار و نیشابور توقف داشتند. در همه جا اسم الله به هدایت و دعوت راغبین مشغول بود تا آن که وارد مشهد شدند. ابن اصدق سپس به همراه پدر عازم طهران شد و در بیت جناب علی قبل‌اکبر که در حقیقت اولاد روحانی جناب مقدّس بود اقامت نمود.

مأموریت‌های بعدی پدر، ابن اصدق را به شهرهای کاشان، اصفهان، قمصر، مازگون و یزد رساند که در هر یک مدتی اقامت داشتند و بالاخره به خراسان عزیمت نمودند. در حقیقت درس کسب معارف امری، تبلیغ و خدمت را در سفرها از پدر آموخت. همراه پدر و دو نفر از دوستان به نیشابور و قریه سالاری رفته و به مدت یک ماه ناظر ایمان جمع کثیری از مردم گردید و چون به مشهد مراجعت نمودند، خانه خود را خراب و غارت زده یافتند. از آنجا عازم بشرویه و تون و طبس شدند.

شش سال در خراسان به همراه پدر به هدایت خلق و تبلیغ و تشویق احبّاء مشغول و دائماً مورد هجوم و تعرض اعداء بودند. از کثرت محن و آلام، اسم الله آخرالامر به نهایت ضعف رسید و مجبور به انزوا شد. دنباله خدمات را ابن اصدق شخصاً ادامه داد.

در دستورالعملی خطاب به ابن اصدق، جمال مبارک چنین می‌فرمایند:

«به تمام همّت به خدمت امر قیام نمائید. له الحمد من لدی الله مؤثّر و موفق بوده و هستند...».

همچنین می‌فرمایند:

«فطوبی لک بما فرّزت بلقاء الله و کنت صغیراً فلماً صرت کبیراً اخذتک نفعات الرّحمن من هذه الرّضوان الّذی کان من کلمة الله فی بدع الزّمان عن یمین العرش مشهوداً...» الی آخر بیان مبارک.

همچنین در لوح دیگری می‌فرمایند:

«لازال تفضیلات امور را مرقوم دارید» و این در زمان حیات اسم الله عنایت شده است.

در لوح دیگری که پس از صعود اسم الله نازل شده می‌فرمایند:

«اِنَّكَ انت تقرب الی قبره وكن اول زائر له ثم اتل ما نزل فی هذا اللوح الممنوع... آن جناب مراقب امرالله باشند...».

همچنین می‌فرمایند:

«... آنچه از خدمت امر از آن جناب ظاهر شده لدی العرش مذکور بوده و خواهد بود...».

همچنین می‌فرمایند:

«... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الاصدق المقدّس اقتدا نما...».

همچنین می‌فرمایند:

«یا مالک الاسماء و فاطر السّماء قد اقبلت بكلّی الیک ایدنی علی العمل بما ینبغی لایامک و نسبتی الی اسمک العزیز البدیع».

در لوح دیگری می‌فرمایند:

«أنا رایناک فی الارض الهاء ومیم».

ابن اصدق به همدان وارد با ابناء خلیل ملاقات نمود. حکیم آقا جان همدانی به امر مبارک مؤمن و تفصیل آن را حاجی میرزا مهدی ارجمند (خواهرزاده ایشان) و در کتاب گلشن حقایق چنین آورده است: «در سال ۱۲۹۵ مطابق ۱۸۷۸ یکی از ناطقین و دانشمندان یعنی جناب علی محمد ابن اصدق از خراسان به همدان وارد و در منزل آقا جواد و آقا محمد به تبلیغ مشغول، اولین کسی است که دیانت بهائی را به همدان آورد. حکیم آقا جان اسرائیلی شب و روز به تحقیق و استماع بیانات مشغول داشت تصدیق کرد، در عرض یک سال ۴۰ نفر از فامیل خود را تبلیغ کرد، از کنیسه بیرونش کردند».

در سال ۱۲۹۶ هـ ق مطابق ۱۸۷۹ به حضور جمال مبارک در سجن عکا مشرف شد. ۱۴ روز در جوار عنایت کبری زیست نمود و مشمول الطاف و مراحم الهیه گردید. در مراجعت به ایران مجدداً در همدان سکنی گزید و به تکمیل ایمان احبای کلیمی مشغول گردید. در سال ۱۲۹۹ هـ ق مطابق ۱۸۸۲ با جناب حاجی مهدی ارجمند به عراق و قم و طهران سفر کردند. جناب ابوالفضائل

در نامه‌ای به جناب حاجی میرزا حیدر علی می‌نویسد: «در مدّت اقامت در همدان، جناب ابن اصدق روحی فداء از کرمانشاه وارد شدند و خواهش نمودند که این عبد به آن بلد توجّه نماید».

در لوحی به تاریخ ۱۲۹۷ هـ ق در جواب عریضه ابن اصدق آمده است:

«این که مرقوم داشته بودید که مشرق الاذکار در ارض طا معین شده، همچنین در بلاد آخری، به عنایت حقّ جاری شده هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب: "طوبی لمحلّ و لبیت و بمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لاودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لسكرة ارتفع فيها ذکرالله و ثنائہ" ارتفاع مشارق الاذکار در مدن و دیار ارض خا محبوب است و لاکن در ارض طا و شین باید توقّف نمود و به جبل صبر تمسّک جست الی یطلع نیرالامر من افق الاذن».

در لوح دیگری خطاب به ابن اصدق می‌فرماید:

«... حقّ جلّ جلاله جناب میم علیه بهائی را (میرزا علی رضا مستوفی خراسانی) از خطرهای کلیه حفظ فرموده لازل تحت لحاظ عنایت بوده‌اند... انا قدرنا له ما یقی به ذکره و بدوام الملك و الملكوت... امر می‌نمائیم... درکمال ستر و کیلی معین نمایند که در ارض سجن بنائی به اسم مشرق الاذکار بنا کنند و جنب آن محلّ الابرار هذا ما ینفعه فی کلّ عالم فی عوالم ربّه المقتدر القدير. انتهى».

همچنین جناب ابوالفضائل در نامه دیگری می‌نویسد: «ابن اصدق وارد همدان و در خانه‌های احبّای کلیمی توقّف نمود. در ذیحجه سال مذکور غلغله و همهمه در میان اهالی افتاد. ابن اصدق سپس به اصفهان وارد و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم‌الله‌ها علیه من کلّ بهاء البهاء ذکر نمود و عکس آن عزیزان را به حضور مبارک فرستاد».

طیّ عریضه‌ای که به ساحت اقدس جمال قدم تقدیم نمود ابن اصدق تمنّای نیل به مقام والای شهادت نمود. در لوحی که از لسان میرزا آقاخان به تاریخ ۲۷ محرم ۱۲۹۸ هـ ق عرّ صدور یافت در پاسخ تمنّای ابن اصدق چنین مسطور است:

«این که مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن به لقاء دیدم مقام دیگری از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آن جهات و شئون استقامت قبل نسبت به بعد نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده، و همچنین از حقّ منع جلّ کبریاؤه و عظم اجلاله سائل شدید که جناب را به مقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کلّ بگذرند. این مراتب به تمامها در ساحت اقدس امع اعزّ ابهی جلت عظمته عرض شد، هذا ما

نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان ان شاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و به مقام شهادت کبری فائز گردد. الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است، باید نفوس مطمئنه به کمال حکمت به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفحات قمیص روحانی در جمع جهات متضوع گردد. این شهادت محدود به ذبح و انفاق دم نبوده، چه که می شود انسان با نعمت حیات از شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود، طوبی لک بما اردت انفاق مالک و منک و عندک فی سبیلی. انتهى».

در لوح دیگر جمال مبارک می فرمایند:

«... انا کتبنا له هذا المقام الأعلى وهذا الذکر الاثنی، طوبی له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فی الله الواحد الفرد العلیم الخیر...». بدین جهت در آثار مبارکه ملقب به شهید و شهید ابن شهید گشت.

«این که سؤال از الفت و ائتلاف بین احباب شده بود، در ساحت اقدس عرض شد، هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی الجواب: این فقره محبوب و مقبول است مقام محبت و الفت در اتفاق و اتحاد، بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدم است... ان شاء الله بما نزل فی الکتاب الاقدس عمل نمایند، یعنی به رضای طرفین و رضای آن جناب. انتهى».

«... چه که آن جناب، حال به جای والد محسوب می شوند... در آخر بیانات که از لسان تعالی ظاهر به این کلمه محکمه مبارکه منتهی شد... ان شاء الله جمیع آنچه با اوست، از اعضاء و جوارح و ایقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه. انتهى».

«این که درباره استقرار بازماندگان در ارض خا و طا مرقوم داشتید عرض شده هذا ما نزل فی الجواب: یا ایها القائم علی خدمتی و الناظر الی وجهی، خود آن جناب گاهی ساکن و گاهی سایر باشند».

«در جمیع امور مشورت لازم، باید آن محبوب در این فقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کلّ جاری شود... چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود».

همچنین می فرمایند:

«یا ابن اسمی علیک بهائی اداء حقوق الله بر کلّ فرض است و حکمش از قلم اعلی در کتاب نازل و ثابت، ولكن اظهار و اصرار ابدأ جائز نه. هر نفسی موفق شود بر اداء آن و به روح و ریحان برساند مقبول است و الا فلا. از بابت تذکر یک بار باید عموماً در مجلس ذکری بشود و بس».

ابن اصدق حتّی برای سفر به طهران و ملاقات فامیل نیز کسب اجازه می نمود. در لوحی می فرمایند:

«آنچه در این فقره مرقوم داشتید فی الحقیقه صحیح و تمام است و نفس حقّ جلّ جلاله حقّشان را تصدیق فرموده اند، لذا توجّه آن محبوب لازم، هم ملاقات با منتسبین و هم مصاحبت با اولیاء و اصلاح نفوس».

این ایّام اخبار ارض طا مکرّر رسید و محبوسین (جنابان حاجی امین و ملا علی اکبر شه میرزادی) به حال اوّل مانده اند. قلم اعلی می فرمایند:

«ای علی قبل نبیل، بایست بر امرالله، ایستادنی که جمیع من فی السّموات و الارض از ایستادنت بایستند...».

در آخرین لوح مبارک این عنایت در حقّش نازل:

«فطوبی علیک ثمّ البهاء علیک ثمّ الرّضاء علیک لا تک استرضیت برضی الله المهیمن العلیّ العظیم».

ابن اصدق چهار بار به حضور جمال مبارک مشرف شد. بار اوّل در کودکی در بغداد به سال ۱۸۶۰، بار دوّم به سال ۱۸۷۹ در عکّا، بار سوّم در ۱۸۸۶ در عکّا، چهارمین و آخرین تشرّفش در سال ۱۸۹۰ در عکّا بود، سپس به ایران مراجعت نمود و به خدمات تبلیغی خود ادامه داد. در سبزوار بود که جناب ابن اصدق خبر صعود جمال مختار را شنید از خود به کَلّی بی خود گشت و در دریای حزن و ماتم غوطه ور گردید. در نامه ای در آن ایّام شِداد به همسر خود ضیاء الحاجیه حالات خود را چنین شرح می دهد: «فؤادی لاحزانکم الفدا آه آه عمّا قضی و امضی فآه فآه من هذه المصیبة الكبرى و الرّزیة العظمی. لابد بر آنچه واقع مَطّلعید و بر احزان ملا اعلی و فردوس سرادق کبری آگاه. باری لسان قوّه بیان ندارد و قلم از اجرای بر آنچه مسطور ممنوع، فیالیت ما ولدت و ما کنت فی الملک موجودا. چهاریوم قبل تلگرافی از مشهد رسید که خطّی از فوق رسیده، توجّه شما به آن ارض لازم. فوراً مراجعت نموده حین ورود دستخطّ مبارک محبوب عالم حضرت غصن الاعظم ارواحنا فداه در ابلاغ مصیبت کبری زیارت شد. معلوم است چه واقع شد و چه عالم نیستی و فنائی رخ نمود مکرّر در مقام اتمام خود بر آمده و همراهان مانع شده اند. خیال جناب میرزا عبدالله خان و آقا میرزا حسین آقا علیهما این شده که از این عبد منفک نشوند و با این ذره حرکت نمایند».

همچنین در نامه‌ای به آغا شاهزاده می‌نویسد: «ورقهٔ قدسیّه، قسم به سلطان بقا و ملیک ثنا که حزنم اعظم عمّا تحصی است و شب و روز به مثابه حوت از این حسرت دل خون و مغبون که چرا در احیان ظهور موقّق بر انفاق جان در طریق حبّ جانان نشدم گرچه فوالله عدم طلب و قصور خود این عبد نبود بل سلطان قضاء چنین امضاء فرموده بودند. ولی چون از قلم قدم قبول این مقام بلند اعلی و رتبهٔ ارجمند ابهی بفضله و عنایته جاری شده رجای آن حاصل که از بعد کما یلیق و ینبغی در طریق نصرت و اعلاء کلمه‌اش از این کأس کافور به کمال بهجت و سرور مشروب و مرزوق شوم».

حضرت عبدالبهاء بعد از صعود مبارک در لوحی در تسکین احزان ابن اصدق چنین می‌فرمایند: «ای عاشق جمال ذی الجلال... الیوم یومی است که باید ثابت و مبرهن کرد و در انظار عموم عالم مشهود و معلوم نمود که عروج و صعود شمس حقیقت مورث وهن و هوان در امرالله نشد بلکه اشراقش در افق ادنی بود، حال از افق اعلاست و نورش تابان ترگشت و شعاعش روشن تر شد...».

حضرت عبدالبهاء جناب ابن اصدق و سایر ایادی را مأمور به تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع احباء و تشویق آنان به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

ابن اصدق در رساله‌ای به جناب حکیم الهی در تحکیم عهد و میثاق چنین می‌نویسد: «... دیگر هرگاه بیان حقّ جلّ جلاله را محلّ توجّه و توسّل دانند، البتّه در نظر داشته و دارند که دو سنه قبل از صعود طلعت مقصود، عصر یوم رضوان با جمعی از دوستان و مدّعیان ایمان در بیت حضرت کلیم علیه بهاءالله مشرفّ، مخصوص در آن حین خود این نفوس در ظاهر حاضر و قائم، جمال قدم جلّ اسمه الاعظم خطاب به میرزا آقاجان فرموده، فرمودند: "مناجاتی که نازل شده بیاور و بخوان". حسب الامر آورد و به تلاوت مشغول شد. در آن مناجات منزل آیات و مظهر بیّنات، جمیع طبقات مؤمنین و موقنین و مستظلمین ظلّ امر خود را به اسماء و عناوینی که از برای ایشان معین و مقررّ فرموده دعا می‌فرمایند. چه اغصان و افنان و چه ایادی و مبلّغین و سایر اهل ایمان، ولی در ذکر اغصان محبوب امکان جالس کرّه بعد کرّه دست به زانوی مبارک زده فرمودند: "اما آقا خلق نیست". علم الله جمیع متوجّهین به امر را این کلمه کافی و مایه بیداری و هوشیاری، چه که با این کلمه مرکز عهدش را نمود و از مادون، دون مجزّا و منفصل فرمود».

حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب ابن اصدق می‌فرمایند:

«... وقت آن است که سطوت نداء آن ایادی امر ملکوت آفاق را احاطه نماید. آیا بعد از صعود محبوب، حبیب آرام گیرد و یا خود بعد از ستر جمال معشوق، عاشق صبر و تحمل تواند؟... تا در پا قوت است بادیه‌ای پیما و تا در دست اقتداری است قوت بازو بیازمای. تا در لسان قوه نطقی، به ثنای جمال قدم و تبلیغ امرش متمادیاً پرداز... الحمدلله همیشه منظور عنایت الهیه بوده‌ای. پس توجه به جمال قدم کن و در نشر نفحاتش استمداد نما...».

در لوح دیگری فرمایند:

«... در ارض خا قدری نسائم تبلیغ ضعیف شده از حق بطلبید که شما مؤسس عظیم در این امر مهم مبین شوید، یعنی انتشار کلی، چه که فی الحقیقه، ارض خا از نفحات بدیعه فؤاد آن متصاعد الی الله در اهتزاز آمد. پس آن حضرت باید که متصل آن تخم پاک را آبیاری فرمایند، چه زارع ایشان بودند و ساقی و آبیاری، ان شاء الله شما علی الخصوص، الحمدلله مساعی عظیم آن حضرت در دربار سبب نتایج کلیه گردید و حکومت به هیچ وجه تعرضی ندارد... خدمات آن جناب در ملکوت ابهی مثبت بوده و اکنون در نزد این عبد از وصف فزون...».

هنگامی که از سال ۱۲۹۸ هـ ق جمال مبارک بعضی نفوس برجسته را به سمت ایادی امرالله برگزیدند، ابن اصدق و سه نفر دیگر، جنابان ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوند، میرزا محمد تقی ابن ابهر، میرزا حسن ادیب طالقانی به سمت ایادی امرالله برگزیده شدند. حضرت عبدالبهاء ایادی را مأمور تحکیم مبانی عهد و میثاق در جمع اجباء و تشویق آنان به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین فرمودند.

ابن اصدق، بعد از صعود جمال قدم در ۱۸۹۲ به ارض اقدس شتافت و در سنین بعد، بیش از ۹ بار به محضر حضرت عبدالبهاء تشرف حاصل نمود و در جوار عنایت و مکرمت مرکز میثاق سکنی گزید. آخرین سفر ایشان، سی ماه به طول انجامید و در سپتامبر ۱۹۲۱ پایان یافت. در معیت کوچکترین دختر خود طلیعه وارد شیراز و در منزل محمدباقر خان دهقان سکنی گزید. آن جناب از حضرت عبدالبهاء تقاضا نموده بودند که جناب ابن اصدق برای تبلیغ در آن مدینه مدتی سکونت کنند. در رساله‌ای خطاب به جناب حکیم الهی، بعد از صعود مرکز میثاق ابن اصدق چنین می‌نویسد: «... سی ماه در ساحت اقدس اعلی مشرف و در تمام ایام توقف در آن مقام اسنی، کاملاً بر جمیع مقاصد و مفساد و مضرات اعمال و افعال و اقوال و تعرضات قوم ضلال بر هیکل امرالله و مرکز میثاق الله مطلع و آگاه که به چه عزم و ثباتی بر تزلزل و تشتت و انقلاب و

اختلاف و اغوا و اضلال احباء الله و ثابتان بر عهد او قائم... این ذره بعد از اطلاع محض آگاهی و انتباه احبای الهی مختصری نوشت و منتشر نمود، حتی حسب الامر مبارک به طهران هم ارسال شد که انتشار دهند ولی بعد حال آن معلوم که چه شد».

بعد از صعود حضرت عبدالبهاء، جناب ابن اصدق به تعزیت و تسلیت احباء و حفظ و صیانت میثاق الهی قیام نمود و در معیت صبیّه خود طلیعه به اسفار عیدیه پرداخت. حضرت ورقه مبارکه علیا که پس از صعود حضرت عبدالبهاء و تا استقرار حضرت ولی امرالله بر اریکه ولایت عظمی مصدر امور جامعه امر بودند، در دستخط ۲۳ می ۱۹۲۲ خطاب به ابن اصدق چنین می فرمایند:

«بدیهی است که آن حضرت از هر جهت مراقبت و مواظبت خواهند فرمود و همواره به تذکر و تنبه نفوس خواهند پرداخت تا روایح کریهه نقض و انفاس مسموم نکث به کلی منقطع گردد و محو و متلاشی شود. مرقوم فرموده بودید که در صورت امکان سفری به جهات خراسان خواهید نمود. معلوم است که ایوم سزاوار چنین است و وظیفه هر نفس مقدس مبارکی، قیام بر خدمت امر و محافظه و صیانت شریعت الله است».

ابن اصدق در پیش نویس یکی از عرایض خود به حضور حضرت ورقه علیا چنین مرقوم داشته اند: «... قبل از زیارت دستخط مبارک، نظر به آنچه در الواح مبارک نازل و در حضور مذکور و منظور، قصد توجه به نقاط اخری بود. حتی الواح و آثاری که برای آن صفحات لازم، معین فرمودند. حال هم آنچه از قلم غصن ممتاز ولی امر او مقرر گردد، همان مقصود جان و روان...».

خدمات وسیع طولانی مششع و خستگی ناپذیر جناب ابن اصدق را در تاریخ امر بهائی در زمینه های ذیل می توان خلاصه نمود:

اول تبلیغ و اشاعه امرالله

ابن اصدق در ایام حیات پدرش در خراسان به خدمت مشغول و از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۱ یعنی ۱۵ سال بارها برای تبلیغ امر الهی و تحکیم جوامع بهائی و تعلیم و تربیت احباء و تماس با رجال قوم و زعمای دینی و اجتماعی در شهرهای مختلف ایران سفر نمود. در واقع تمام حیات ایشان در سیر و

سفر سپری گشت. ذکر اسفار و تشویق و تمجیدی که نسبت به این اقدامات صورت گرفته در آثار مبارکه انعکاس یافته است.

با مسؤولیت و مأموریتی که حضرت عبدالبهاء به حضرات ایادی برای تحکیم مبانی عهد و میثاق و تشویق احباء به تمسک و استقامت در برابر دسائس ناقضین محول فرموده بودند، با صعود سایر حضرات ایادی امرالله در چنین موقعیت حساس، چه مسؤولیت و وظیفه خطیری به تنهایی بر دوش جناب این اصدق محول بود. از قلم قدم نازل:

«یا ایها المشرق من افق الایقان، غافلین را آگاه نما به آنچه از قلم اعلی جاری شده، متذکر دار، شاید به طراز استقامت کبری مزین شوند و از مکر ماکرین و خادعین محفوظ مانند... از قلم مرکز میثاق نازل... شیاطین در کمینند و گرگان کین با هر نفس بی خبری همدم و قرین، خفیاً تلقین می نمایند. لذا باید نهایت مراقبت را نمود و به قدّ سمّ ابره روزنه برای نفوذ نقض، یافت نشود».

این اصدق در عصر مرکز میثاق دنباله خدمات را بنا بر اوامر مبارک ادامه داد و به اسفار متمادی در ایران و خارج مشغول بود. الواح مبارک نشان دهنده اجرای این دستورات مبارک است. در عنایتی درباره اسم الله می فرمایند:

«حضرت اسم الله از بدایت نشئت تا یوم رحلت شب و روز مانند شمع افروز در محفل تبلیغ روشن و افروخته بودند و از اعظم ارکان ترویج بود لهذا موقع مهمی در ملکوت الله احراز فرمودند، آن جناب نیز پی او گیرید و متابعت او نمائید...».

به پیروی از این دستور الهی ابن اصدق تا آخرین لحظه حیات به خدمت و تبلیغ و اطاعت کامل مشغول گشت.

در لوحی می فرمایند:

«ای ثابت بر پیمان شب و روز میاسا، دمی آرام نگیر، چنان جوش بزن که خروشش به بقعه مبارکه رسد و جان یاران خوش گردد...».

در صعود مادرش جناب بی بی می فرمایند:

«ای یار مهربان در حق آن ورقه نوراء نهایت خدمت و رعایت را مجری داشتید و این سبب سرور من است. امیدوارم جمیع ابناء مانند شما به خدمت امّهات موفق شوند زیرا حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیت است...».

در لوح دیگری می فرمایند:

«... این نهال، آمال اعظم رجال، بنده مقرّب اسم الله اصدق است. شجره جنّت عدن فرما و ثمره طیّبه فردوس کن تا آن که در صفحات عراق سبب انتشار نور اشراق گردد. در هندوستان طوطیان شکر شکن بپرورد، شاه جهان را آباد نماید، کلکته را گلدسته کند و در کشمیر شکر و شیر بیامیزد و در پنجاب هذا مغتسل بارد و شراب بجوشاند...».

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«هندوستان در این ایام مطرح نظر است، مقصود آن است که شما نیز گردش در آن صفحات نمائید و با نفوس مستعدّه ملاقات کنید. حال باید که شما در بمبائی و گجرات و دهلی و لاهور و رنگون و مندلی سیر و سیاحت فرمائید، بعد عزم کوی دوست کنید و به بقعه نورا توجه کنید.».

بیانات مبارک مسیر مسافرت‌های تبلیغی ابن اصدق را در عراق و هندوستان تعیین نمود. این سفر دو سال به طول انجامید. در نامه‌ای به دختر ارشدش لقائیه می‌نویسد: «... جمیع آن چه از این ذره ظاهر به صرف امر و اراده و حول و قوه و مجرد تأییدات ملکوت او است. والا قوه ناسوتی بشری این فانی مقتضی اجرای این اوامر الهی و مأموریت عربستان و هندوستان و در هر نقطه طرف شدن با اعظم و اکابر علماء و غلبه بر کلّ و ظهور این مهممه و غوغا و اخذ این نتایج کبری نبود، علم الله جمیع عوالم وجود را کلمه امر و اراده او مسخر داشته و غیر او احدی منظور و مذکور و قادر بر هیچ شیء نبوده و نیست. از حالم بخواهی بحمد الله در نهایت فرح و سرورم و به اعلاء کلمه و نشر نفعات او مشغولم و در حدّ فنای خود در این نقاط دور به صرف امر و اراده مالک ظهور به اعلاء کلمه مشغولم. در هر هفته باید به ارض تف و نجف اشرف و بغداد کاغذهای مفصل و مطول مبنی بر هزار مطلب بنویسد، چون مبتدی هستند رعایت و نگهداری ایشان بر کلّ مقدم. کاغذهای ارض طا، خاء، بمبئی و نقاط هند هم ابدأ تعطیل ندارد، چگونه تواند از عهده اظهار محبت قلبی خود نسبت به هریک برآید؟ از کلّ رجای عفو دارد.».

در لوحی می‌فرمایند:

«در رنگون تفاصیلی که مرقوم نموده بودید روح و ریحان حاصل شد. آن جناب در جمیع اوقات به آستان مقدّس جمال ابهی به وفا موقّق بوده‌اند و بر نشر نفعات مؤیّد. ایوم اعظم و اخصّ امور تبلیغ است...».

سپس در لوحی می‌فرمایند:

«در کربلا ملاحظه فرمودید که تبلیغ چقدر تأیید دارد. بر همین منوال مشی و حرکت فرمائید، چنانچه از قبل ملاحظه شد که در هر جا رفتید، عزیز گشتید و تأیید شدید یافتید...». بعد می فرمایند: «به جهت امر مهمی سریعاً تلگرافاً شما را از هندوستان خواستم، حال امر مهمی پیش آمده، سریعاً به ارض اقدس آئید».

در عنایتی به لقایّه دختر ارشد ابن اصدق می فرمایند:

«ای کنیز الهی حضرت شهید را از هندوستان خواستم، محفوظ و مصون وارد، ایامی چند است که نزد من اند، الحمدلله در سفر عراق موفق شدند و مؤید و سبب هدایت نفوس شدند. توحید کن که در جمیع امور مظهر الطاف و عنایت حضرت احدیت گردند. حال به امری بسیار مهمّ مخصّص گشتند که خدمت عظیم است...».

در لوحی خطاب به ضیاءالحاجیه همسر ابن اصدق می فرمایند:

«... به هندوستان شتافت، ذکر الهی برافروخت در آن اقلیم ولوله ای انداخت، بعد مأمور قفقاز و عشق آباد شد... از جمله در مرو، اسباب تأسیس مشرق‌الاذکار فراهم آورد، نقشه به ارض مقصود فرستاد، الان در آنجا مباشرت به مسافرخانه و مکتب شد».

در جواب عریضه ابن اصدق از مرو می فرمایند:

«نامه مُرسله از مرو ملاحظه گردید سبب نهایت سرور شد. نقشه بنا بسیار مقبول و مرغوب، به همین قسم بنا نمائید... باید موقتاً به طهران تشریف ببرید، بعضی از بزرگان و امناء طالب اطلاع مطالب اند، آنان را نیز ملاقات فرموده، زیرا این کار از شما بر می آید. بعد از اتمام این امور به بادکوبه مراجعت می فرمائید... انتهی».

اسفار تبلیغی ابن اصدق به شهادت آثار حضرت عبدالبهاء در عهد میثاق، در هندوستان در شهرهای بمبئی، گجرات، دهلی، کشمیر، پنجاب، لاهور، رنگون و کلکته. و در بلاد عربستان و مصر، اسکندریه (جنابان محمد مصطفی و صبحی الیاس ایشان را در اسکندریه دیده است) در ترکستان، مرو و قفقاز بوده است. از جمله ثمرات مساعی ابن اصدق در کلکته تحبیب پروفیسور هدایت حسین به امر الهی است. مارثاروت در کتاب *Herald of The Kingdom* چنین می نویسد: «هدایت حسین یکی از بزرگترین شرق شناسان انجمن سلطنتی هند بود که شناسائی و شهرت جهانی داشت. زبان‌های عربی و فارسی را به خوبی می دانست و شاید بزرگترین دانشمند هندی است که درباره امر مبارک نوشته. مقاله بسیار جالبی در کتاب "دائرةالمعارف اسلامیة" تحت

عنوان بانوی شهید امر بابی نگاشت و کتاب را به نظام حیدرآباد تقدیم کرد. شرح ملاقات پروفیسور هدایت حسین با جناب ابن اصدق به این مضمون مذکور شده است: "ابن اصدق در سال ۱۹۰۲ به هند آمد، او مبلغی برجسته، روحانی، با فرهنگ، مبادی آداب و شخص بسیار آزاد منشی بود. با کمک ابن اصدق کتاب ایقان را مطالعه کردم و ایشان بودند که اطلاعاتی مربوط به طاهره، قرّة العین را برای من فراهم آورد. عریضه‌ای به حضور حضرت عبدالبهاء نگاشت که منجر به صدور لوحی گشت که در سال ۱۹۰۶ فیض وصول آن را یافتم".

مطالعه اجمالی حیات و سوانح زندگی جناب ابن اصدق به خوبی نشان می‌دهد که آن عاشق جمال ذی الجلال و شمع روشن از نار موقده در سدره سینا، با انقطاع، اشتعال، توکل و اطاعت محض از اشارات و دستورات در آثار جمال قدم و حضرت عبدالبهاء در جمیع مناطق عمده محلّ سکونت احبّای الهی در شرق و غرب ایران، و در شرق ادنی و شرق دور سفر نموده و به اشاعه تبلیغ امر الهی همّت گماشت. جناب ابن اصدق را نظر به وسعت و مدّت خدمات تبلیغی در بلاد شرق باید یکی از موفق‌ترین مبلغین جامعه بهائی در عهد ابهی و عهد میثاق و طلوع انوار مشعشع ولیّ امر رحمن محسوب داشت. جناب ابن اصدق با آن که تحصیلات رسمی و مدرسی و مطالعات منظم در رسائل مذهبی نداشت اما به علّت وسعت مطالعه و اطلاع و غور دقیق در آثار و الواح مبارکه و ذوق و شور سرشاری که از آن برخوردار بود و نیز با مساعدت، درایت و فطانت فطری و سلامت و طلاق در کلام، در امر تبلیغ به هدایت نفوس به شریعت مقدّسه الهیه، خدماتی وسیع و جاودانی به منصف ظهور رسانید و سبب هدایت جمع غفیر به شریعت الهیه گردید. حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۲ رسالهٔ سیاسیّه را مرقوم فرمودند، هدف نگارش این رساله لزوم جدائی مذهب از سیاست بود، نقش ادیان در آزادی و رفاه اجتماعی در بمبئی در ۱۸۹۳ به طبع رسید. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح صادره به اعزاز ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«چند سال پیش، بعد از صعود، به واسطهٔ شما رسالهٔ سیاسیّه مرقوم گشت و به جهت سلطان و بعضی از اولی الایدی به واسطهٔ شما ارسال شد. شما این رساله را به کُبرا بنمائید و مضامین را به تمامه تفهیم کنید. رؤسای دین را به هیچ وجه مدخلی در امور سیاسی نه، هر وقت علمای ادیان در امور سیاسی مداخله نمودند، مضرات کلی حاصل».

همچنین می‌فرمایند:

«... خدمات آن حضرت در ساحت اقدس مثبت و مذکور، زحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول، در مخایره با ارکان، حقیقت خوب از عهده برآمدید».

چون جناب ابن اصدق حامل پیام‌ها و مأموریت‌های مهمی از طرف جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء برای اولیای امور بود و انجام این امور با نام ابن اصدق مقرون به حکمت نبود، ایشان به لقب "مؤدّب الادباء" که صدر اعظم برای ایشان معین نموده بود با نفوس مهمّه در تماس و ارتباط بودند و حتی اسم شب را که دانستن آن برای عبور و مرور در شب لازم بود به ایشان اطلاع می‌دادند.

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«در فکر تبلیغ نفوس مهمّ باشید، حال عظمت امر ارکان عالم را فرا گرفته است، مکاتبی که به جهت مشیرو امین خواسته بودید در جوف است». (مشیرالدوله و امین السلطان)

در بیان دیگری می‌فرمایند:

«... سؤال از تکلیف فرموده بودید، چون این ایام بادکوبه استعداد اعظم یافته علی‌العجاله به آنجا سفر فرمائید و به تبلیغ نفوس پردازید. آن وقت سفر خراسان». ولی بعد امر می‌فرمایند: «اول به طهران آمده و سپس به خراسان سفر کنید». در طهران امر می‌فرمایند که: «در یوم ۲۸ شعبان با چهار نفر دیگر که محفل تعیین خواهند نمود به همدان رفته و از قبل عبدالبهاء مرقد طاهر و طیب حضرت اسم‌الله را زیارت کنند. در رشت، راجع به اعزام جناب فاضل مازندرانی به نجف و ملاقات با شخص شخیص (ملاً محمّد کاظم خراسانی مرکز تقلید شیعه امامیه)، می‌فرمایند بسیار موافق. شخص محترم نجف را اگر ممکن بود که خود شما نیز ملاقات می‌نمودید و اگر ممکن نه، در پرده مکاتبه می‌کردید بهتر بود».

و نیز می‌فرمایند:

«نامه مفصل مفید و مشعب و مقنع که به آن شخص جلیل مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید. فصیح و بلیغ بود، برهان واضح و دلیل لائح و حجّت کامل بود. بهتر از این و خوش‌تر از این مدافعه مفتریات ممکن نه. شخص جلیل فی‌الحقیقه ساکت و صامت. الحمدلله آن دو مظلوم آزاد شدند. ملاحظه نمائید که ایران را چگونه ویران نمودند، مراجعت به آن رساله نمائید که پانزده سال پیش به واسطه شما در سیاست مرقوم گشت و در بمبئی طبع و نشر شد. وقتی وزیر تکفیر شد جمیع این

وقایع در آن مذکور و مفهوم... اما در خصوص تأخیر سفر به سمت خاور، البتّه آنچه آن سرور مصلحت دانستند عین ثواب است ولو ترک حرکت این سفر باشد».

در لوح دیگر خطاب به ابن اصدق می‌فرمایند:

«ای حبیب روحانی از ورود آن جناب به طهران روح و ریحان حاصل گردید زیرا در ارض طا، بین احبّاء قدری احزان و کدورت باطنیه باقی. بلکه ان شاء الله به قوه ملکوتیه زائل شود. این خدمتی بود که مثل و نظیر ندارد. زیرا الیوم اختلاف و کدورت بین احبّاء علی‌الخصوص الاغرا به اصل اساس امرالله ضرر عظیم می‌رساند، بلکه نار موقده را در قلوب منطقی و خاموش می‌نماید و به کلی روحانیت را مفقود می‌نماید. ملاحظه کن بلایای این عبد را، باری بسیار موافق بود ورود شما. باید به کمال همت بکوشید تا به کلی این اختلافات را از میان بردارید و الفت و محبت اندازید».

تأسیس مؤسّسات بهائی

جناب ابن اصدق در سفری که به کردستان نمودند، تأسیساتی در مرو فراهم آوردند. در لوح مبارک خطاب به ضیاء‌الحاجیه، همسرش چنین می‌فرمایند:

«عبدالبهاء از ملکوت الهی طلب عون و عنایت نماید تا در هر دمی، حضرت شهید به موهبتی موفق گردد. الحمدلله خادم امر است و قائم بر خدمت. به هندوستان شتافت و علم ذکر الهی برافراخت و در آن اقلیم ولوله انداخت. بعد مأمور به قفقاز و عشق آباد شد. ان شاء الله آن خدمات را انجام خواهد داد. از جمله در مرو اسباب تأسیس مشرق‌الاذکار فراهم آورد و نقشه به ارض مقصود فرستاد و الان در آنجا مباشرت به مسافرخانه و مکتب شد تا اطفال یاران را به تربیت الهی تربیت نمایند. دولت بهیه روس محض بنای مشرق‌الاذکار زمینی در مرو مجاناً داد و به اذن امپراطور مشرق‌الاذکار بنا خواهد شد...».

در نامه‌ای به همسرش ضیاء‌الحاجیه می‌نویسد: «در خراسان تأسیسات جدید شده و مجالس گرد همائی احبّاء ایجاد و برای پشتیبانی و حمایت یاران وسائل کمک مالی ترتیب داده شده و امضای کلّ از قلم اعلی جاری».

ابن اصدق همچنین به همسرش می‌نویسد: «مجالس و محافلی برای نظم و ترتیب کلیه امور تأسیس نموده».

حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرمایند:

«ترتیبات مجامع و محافلی که آن جناب مجری داشتید، تحریراً تحسین گشت و تشویق شد بلکه طلب تأیید شد. لهذا خلل و فتوری نخواهد شد بلکه انتظام خواهد یافت... مطمئن باشید».

دیگر از زمینه‌های اصلی خدمات ابن اصدق در تأسیس مؤسّسات بهائی، قیادت مخلصانه و مدبّرانه ایشان در تأسیس محفل روحانی محلی و تشکیلات اولیه نظم اداری و توجه به اصل مشورت در رتق و فتق امور جامعه بهائی است. از مساعی دیگر ابن اصدق که در آثار و الواح حضرت عبدالبهاء انعکاس یافته، اقدام به تأسیس محافل و مجالس درس تبلیغ، و اقدامات برای ترقی و تعالی نسوان بهائی، و تعلیم و تربیت اطفال است. مطالعه منظم مباحث تبلیغی و تتبع در طرق استدلال به حقایق امر بهائی و شرح و بسط مباحث و مسائل مطروحه در کتاب ایقان به همت جناب ابن اصدق، در بین اماء الرّحمن معمول گشت و با پی گیری و تشویق و تحریص دائمی علاقمندان و تعمق آنان در معارف بهائی، راه را برای اشاعه و تحکیم این مساعی جهت سایر مبلغین امر الهی هموار ساخته است. در این کلاس‌ها حدود ۴۰ نفر از نسوان بهائی از جمله ضیاءالحاجیه و ۴ دختران ابن اصدق شرکت داشتند.

در الواحی که به افتخار شرکت کنندگان عنایت فرموده‌اند، می‌فرمایند:

«تا به حال در میان اماء الرّحمن تأسیس درس تبلیغ نشده بود، حال به فیوضات مختصّه جمال ابهی در طهران، اماء الرّحمن موفق به تأسیس شدند. خبر تأسیس آن محفل سبب حصول سرور و روح و ریحان موفور گردید... این محفل چنان که باید و شاید موفق گردد و ترقی نماید. اخبار و آیات و احادیث که دالّ بر طلوع شمس حقیقت است حفظ فرمایند. البتّه تأییدات ملکوت الهی پیاپی رسد. در این کور بدیع نساء هم‌عنان رجالند، بلکه در بعضی موارد سبقت گیرند...».

در نامه‌ای به ضیاءالحاجیه، درباره شرکت کنندگان کلاس، ابن اصدق می‌نویسد: «این که مرقوم شده بود محفل درس تبلیغ در ایام مقررّه، مقرر و معین به حضور و رقات زکیّه قدسیّه است و کلّ به وظیفه خود که اطاعت امرالله و طلب ترقی است مشغول بوده و هستند، بدان مسرت جان و وجدان حاصل. ایادی رجا و تمنای خود را به ملکوت ابهی بلند نموده از برای کلّ طلب توفیق و تأیید نمود. حضور ورقه طاهره طائره، مورث فرح و سرور این ذره مهجور گردید. از همدان و قزوین مبلغه و ناطقه خواستند، همچنین در رشت یک نفر لازم. ان شاءالله برای ایام عید باید ورقه طیبه طاهره به هر یک از این دو، سه نقاط که صلاح دانند لاجل اعلاء کلمه‌الله توجه نمایند، مخصوصاً در رشت، جمعی از نصاری و مذاهب اخری به شریعه قرب‌الله وارد، همچنین در زنان

ایشان حرکت و اهتزاز و هیجانی حاصل. البتّه خود آن ورقه طیّبه در ثواب و خطای این قصد و نیت، تأمل و تفکر فرموده، آنچه میل و اراده ایشان است اطلاع دهند، هر گاه صلاح دانند به محفل شورا هم رجوع نمایند».

در نامه دیگری به ضیاء الحاجیه می نویسد: «سواد آن لوح امنع اقدس را محض بشاشت و بشارت قلوب کلّ ارسال نمود تا زیارت نمایند. لوح امنع اقدس اعلی را باید جناب مستطاب محبوب جان، خادم امرالله یعنی آقای محبّ السّلطان عکس بردارند و به هر یک از اماءالله یک نسخه مرحمت فرمایند و به تمام نقاط هم لاجل نشر نفعات الله و تشویق کلّ انتشار دهند».

حضرت عبدالبهاء در لوحی به افتخار ابن اصدق می فرمایند:
«الحمد لله به آنچه مرقوم شد و تعلیماتی که داده گشت موفق شدی و تأسیس مجلس تبلیغ به جهت ورقات طیّبه گردید. حال لازم است که تشویق و تحریص نمائید که محفل درس تبلیغ نساء تعدّد یابد...».

چه بسیار بودند جوانانی که از شهرستان‌های مختلف ایران با مساعدت و مراقبت جناب ابن اصدق در طهران در یکی از عمارات باغ سکونت داشتند و با سرپرستی و معاونت ایشان به تحصیل علوم مدرسه و معارف امری پرداخته‌اند.

از خاطرات مادرم است که می‌گفتند: «هر وقت پدرم در طهران بود، هر روز دو تا سه ساعت در بین آنان می‌گذرانند و برای آنان صحبت می‌کرد. وضع تحصیلشان را به دقت مطالعه می‌کرد. از جمله این شاگردان یکی دکتر قاسم غنی بود».

یکی از اقدامات بین‌المللی جناب ابن اصدق، در صحنه بین‌المللی اجرای فرمان مبارک حضرت عبدالبهاء برای تسلیم لوح لاهه به جهت صلح مستمر عمومی در لاهه بود. ابن اصدق به استناد کارت پستی که در ۹ رضوان مطابق ۲۹ آپریل ۱۹۲۰ از پرت سعید برای خانواده خود ارسال داشته به عزم لاهه، عازم پاریس گردید. پس از پایان جنگ و باز شدن راه مکاتبات، حضرت عبدالبهاء ابن اصدق را کتباً به ارض اقدس احضار فرمودند. در این لوح می‌فرمایند:

«مکاتیبی که در زمانی که طریق مسدود، نزد شما مانده است با خود بیاورید. کتابی که در جواب "براون" مرقوم شده، حال انتشار ندهید، یک نسخه به ارض مقصود فوراً ارسال نمائید تا ملاحظه گردد و آنچه مقتضی است اجرا گردد...».

جناب فاضل مازندرانی در خاطراتش از این سفر چنین می نویسد: «صبحی نیز به خواهش پدرش آقا محمد حسین مهتدی همراه شده بود تا بلکه در مجاورت بزرگان به نحوی تربیت شود. با کمال بی حیائی آن پیرمرد محترم را با زخم زبان و حرکات بی ادبانه می آزرده و از همان وقت فطرت باطنی اش را نشان داد.

خر عیسی گرش به مکه برند
چون که برگشت هنوز خر باشد

تالیفات

از مهم ترین اقدامات جناب ابن اصدق، تهیه و تحریر رسالات مختلف و نیز همکاری با سایر ایادی امرالله در تحریر مقالات در ردّ شبهات اهل نقض است. آثاری که از ابن اصدق در این زمینه به جا مانده، از قرار ذیل است:

- مشارکت در تألیف رساله ای در ردّ اظهارات "براون" درباره تاریخ جعلی میرزا جانی کاشانی که با همراهی سایر ایادی امرالله نگاشته شد.

- سه رساله در تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء که در ارض اقدس به رشته تحریر آمده است. این رسالات در ۱۹۲۰ نوشته شد ولی متأسفانه فقط یک رساله آن به چاپ رسیده است. شرح تصدیق جناب حکیم مسیح که بنا به درخواست دکتر ارسطو خان حکیم نوشته شد و برای ایشان ارسال گردید.

- سه مکتوب به جناب حکیم الهی در قزوین، در تحکیم عهد و میثاق که متأسفانه تنها رساله سوم در دست است که بعد از صعود حضرت عبدالبهاء در طهران تحریر شده است.

علاوه بر آثار فوق، بنا بر کتاب تاریخ امر در خراسان، جناب ابن اصدق، به امر حضرت عبدالبهاء مکاتیبی به بعضی از علمای نجف نگاشته اند که سواد آنها در یک مجلد در خانواده ایشان محفوظ است.

مطالبی را که دکتر اسلمنت برای نگارش در کتاب خود درباره ایران به دست آورد، قسمتی به صورت یادداشت های ایشان از مذاکرات شفاهی با ابن اصدق در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۹ و قسمتی نیز به صورت شرحی که ایشان به صورت کتبی نوشته اند در اختیار دکتر اسلمنت قرار گرفته است.

(نقل از بررسی دکتر اسلمنت از دنیای بهائی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ نوشته مؤثران مؤمن)

در روزهای اول مشروطیت، دو نماینده مجلس با ابن اصدق ملاقات نموده، گفتند برای طرح سؤالی از طرف مجلس اعزام شده‌اند. سؤال چنین بود که: «در شرایط کنونی که دو حزب مشروطه خواه و مطلق طلب به صورت مخالف یکدیگر در مقابل هم صف آرائی کرده‌اند و اعتقاد هر دو حزب بر آن است که از حمایت بهائیان بهره می‌گیرند. از نظر شما که نماینده بهائیان هستید، جامعه بهائیان به کدام گروه تعلق دارند؟». ابن اصدق در جواب اظهار داشتند: «چنانچه شخصی مریض شود و از شخص عاقلی سؤال شود که آیا مشورت دکتر ضروری است؟ مسلماً جواب مثبت خواهد داد، ولی اعتماد به دکتری که بی‌خبر از حرفه خود باشد نادانی است. اساس امر ما بر پایه عدالت، مساوات، خدمت و هماهنگی بنیان یافته و ما نمایندگان کنونی را طبیب‌های حاذق به حساب نمی‌آوریم». آن دو پس از مدتی، مجدداً آمده گفتند: «پاسخ شما را در مجلس مطرح کردیم، عده‌ای از نمایندگان تبسم کرده و خشنود شدند»، در مذاکرات بعدی، ابن اصدق نسخه‌ای از کتاب "رساله مدنیّه" را به آنها داده، یک سوم آن را برای آنها خواندند. کم‌کم بعد از مذاکرات بعدی، این نماینده بهائی شدند. یکی از آنها دو سال بعد در شهر رشت شهید شد. این باعث شد که بعضی از اعضاء پارلمان که از هوش بیشتری برخوردار بودند برای کسب راهنمایی به بهائیان مراجعه می‌کردند.

(موزان مؤمن *Esselmont's Survey, The Baha'i World 1919-1920*)

حالات شخصی ابن اصدق

حال که شمه‌ای از خدمات و مساعی جناب ابن اصدق مذکور گردید، درباره حالات شخصی ایشان نیز اطلاعات مختصری از خاطرات مادرم در اختیار شما می‌گذارم. ابن اصدق مردی خوش سیما با چشمان میشی نافذ، اندامی متوسط، محاسنی آراسته، خوش لباس، مؤدب و با ملاحظه بود. هیچگاه قدم و کلامی که موجب رنجش دیگران حتی کودکان خود گردد، بر نمی‌داشت و اظهار نمی‌کرد. در زندگی شخصی، مردی قانع، صبور و شاکر بود و به شئون حیات دنیوی توجهی نداشت. پدرم مناجات را به صدای بلند تلاوت نمی‌کرد، دائم به حالت زمزمه، دست به سینه در حالی که اشک می‌ریخت مناجات می‌کرد. اطاقشان جداگانه بود که در آن چراغ تا پاسی از شب می‌سوخت چون مشغول خواندن و نوشتن بودند. میز کوتاهی در گوشه اطاق مخصوص نگارش وجود داشت که در روی آن قلم و دوات و کاغذ جای داشت.

لباس‌های ایشان همیشه تمیز و مرتب بود، مادرم که خیلی باسلیقه بود آنها را می‌دوخت. زمستان از پارچه‌های بَرک خراسان و در تابستان چوچونچه به کار می‌رفت. هر روز با نهایت دقت به نظافت سر و صورت و ریش می‌پرداخت و ترتیب را به لحاظ معرفی امر به دقت رعایت می‌کرد. همیشه می‌گفتند هر حرکت و قدمی که بر می‌داریم حتی از نظر نظافت و ظاهر باید به نحوی باشد که ضرری به امر نرساند. پدرم از اتلاف وقت در منزل ناراحت می‌شدند، علاوه بر این که هیچگاه مرتکب چنین اتلافی نمی‌شد، اهل خانه و چهار دختر خویش را هم به شدت از اتلاف وقت منع می‌نمود. می‌گفتند: «آیا حیف نیست که انسان وقت خود را در امور دیگر غیر از امر حق و رضای او صرف کند؟».

جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد: «میرزا علی محمد در ظل تربیت پدر نشو و نما گرفت و قرائت و کتابت بیاموخت، همه جا در مجالس و محافل با پدر بود و به تعلیمات و معارف بدیعه پرورش یافت. او هیچگاه به مدرسه و مکتبی وارد نشد. صحبتشان شیرین و منطقی قوی و صدائی گرم داشتند. کمتر کسی بود که پس از چند جلسه مذاکرات تبلیغی به ظل امر وارد نگردد. در روش تبلیغ ابتدا سکوت کرده، می‌گذاشتند مبتدی افکار و نظرهایش را بازگو کند. در این حال شخص را مطالعه می‌کردند که از چه راه طالب حقیقت است. بعد با ملایمت و بدون مجادله صحبت می‌کردند. حافظه‌شان قوی بود و اکثراً آثار مبارکه را حفظ بودند و در تبلیغ از آنها استفاده می‌کردند. می‌گفتند فضل حق است، تا وقتی ادامه دارد انسان موفق است، به محض این که قطع شود انسان از همه چیز ساقط است.

پدرم در ظل تعالیم مبارک، روح و حیات نظم جدید را خوب درک کرده بود و در قالب حکمت روز، در تعلیم و تربیت فرزندان خود نهایت سعی و اهتمام را در هر مورد به کار می‌برد و در این مورد بسیار سخت‌گیر بود. در نامه‌ای به دختر ارشدش که ۶ - ۷ ساله بود می‌نویسد: «فقط چند ساعت مختاری به اموری غیر از تعلیم و درس پردازی، آن هم نه اموری که در شأن انسان نباشد». در نامه‌ای بعد از ازدواج دخترش به او می‌نویسد: «... شوکت و شکوه ابدی در استقامت و استقرار در امر الهی و قیام بر اعلاء کلمه او بین ماسوی است. امیدوارم به شئونی که حصول و ظهورش به صرف فضل و عنایت حضرت مولی الوری است فائز گردی و به نصایحی که لاجل ارتقاء به افق اعلی و حفظ ما اعطی به آن ورقه القاء شده، عامل گردی و سر اعظم را به جوهر هوش و انتقال حقیقی درک کنی و در گوش نمائی تا آن گوش در جمیع عوالم لایتناهی الهی،

لایق اصغاء سروش حقّ شود و به جمیع خیرات و سعاداتی که منبعث از اصغاء و استماع نداء اوست فائز و نائل گردد. در این صورت مسلم است که محلّ توجّه قلب و فؤادم بوده و خواهی بود و غیر این ابداً منظور و مذکور نبوده و نیست... پس به آنچه مذکور و منظور نزد حقّ و اولیای اوست ناظر و متوجّه باش و در تحصیل آن بکوش تا در ساحت عزّ دوست حقیقی مقبول گردی و در منتهای قوّت و قدرت حفظ نسبت نمائی».

در نامه‌ای خطاب به مادر همسرش شهنشاه بیگم می‌نویسد: «بشارت مرحمت فرموده بودند که نور چشمان دارای سواد شده‌اند و مثل این ذره بلا سواد نخواهند بود. فی الحقیقه تمام این مواهب و نعم مشمول مراسم و اشراق انوار شمس محبّت و وداد آن ورقه قدسیّه است». آموزش عربی و حفظ اشعار شعرای بزرگ و یادگیری معانی قرآن جزء درس‌های روزانه مادر بزرگ بود. بنا بر میل پدرم در نزد دکتر ارسطو حکیم درس انگلیسی خواندیم و زبان اسپرانتو را آموخته با دکتر زامنهف مکاتبه داشتیم که به معیار آن روز، غیر معمول بود. طلیعه خواهر کوچکم به مدرسه کاتولیک‌ها می‌رفت و فرانسه می‌خواند ولی پس از دستور حضرت عبدالبهاء که کودکان به مدارس خارجی نروند آن مدرسه را ترک کرد.

به اراده حضرت عبدالبهاء خانم‌های بهائی برای تدریس زبان انگلیسی و درمان بیماران از آمریکا به ایران آمده بودند. دکتر کلارک از مادرم خواست که مترجم او باشد که باعث خوشحالی و شغف مادرم شد. این بانوان فداکار که به امر مولایشان برای خدمت به ایران آمده بودند به پدرم علاقه خاصّ داشتند، پدرم نیز چون حضور آنها در ایران به اراده مولای محبوب بود، متقابلاً به آنها محبّت و احترام داشت و از نظرات آنها در امور مدرسه تربیت پشتیبانی می‌نمود. آنها هم از روشن فکری پدرم و اطمینانی که به روش و اسلوب کار آنها نشان می‌داد بسیار قدر شناس بودند.

بنا به میل مبارک قرار بود من و خواهرم طلیعه پس از تکمیل تحصیل و زبان انگلیسی جهت تبلیغ و تحصیل به آمریکا عزیمت نمائیم. در الواح مبارک نیز به آن اشاره فرموده بودند لیکن بعد از جنگ، صعود واقع شد و این برنامه موقوف شد.

ابن اصدق بعد از دریافت خبر جانگداز صعود مبارک و دستخط حضرت ورقه علیا به اسفار در داخل ایران پرداخت تا وظیفه خطیر خویش را به عنوان ایادی امرالله و حافظ عهد و میثاق الهی در این موقع حسّاس اجرا نماید. در یکی از نامه‌هایش از اصفهان به دو دخترش هوپّه و روحا چنین می‌نویسد: «الطاف ایّام حضور غصن ممتاز، ولیّ امر او را نصب العین نمائید و کلّ را از قبل این

ذره وصیت نمائید که الواح مبارک حضرت غصن ممتاز، ربّ بی نیاز را در نهایت دقت تلاوت نمایند و تمام مطالب آن را نصب العین فرمایند. اهل ثبوت و رسوخ در امر الهی و عهد او، عاملین به رضای او را کاملاً عارف شوید و ناکسین و متمردین فرق دهید و تمیز گذارید».

جناب ابن اصدق در اواخر حیاتش در طهران ساکن و به خدمات تبلیغی و تحریر مشغول گشت. در زمستان ۱۹۲۸ در آخرین نامه‌ای که در زمان حیاتش به دخترش روحا که در اراک ساکن بود چنین می‌نویسد: «نظر به خواهشی که در هفته قبل از خدا نموده بود که بهترین سفرها، سفر الیه راجعون است، حال الحمدلله آن دعا و آن رجا به اجابت مقرون گردیده و این ذره را قاصد و عازم کوی مقصود نموده. اگر ظاهراً بسیار شکسته و تمام قوا رفته ولی روح ایمان و ایقان به محبوب امکان به قوه تامه الهی که لازال به آن موعود بوده و هست و ادنی انفکاک نجسته، ولی افسوس دارم که ترا ندیده بروم. دیگر تا ملیک قدر چه مقدّر فرماید».

همچنین می‌نویسد: «این ناتوان عازم کوی جانان، ولی نمی‌دانم با این ضعف مفرط به مقصد خواهد رسید یا نه. قدری تفکّر در عنایات الهیه نما که مرا در این موقع عازم کوی مقصود نمود. گمان دارم حرکت تا حمل طول بکشد، چه هوا سرد است و سینه علیل. مخصوص فرموده‌اند که با روح و ریحان و راحت حرکت نمایند...».

این نامه پس از دریافت تلگراف حضرت ولیّ امرالله که ایشان را به ارض اقدس احضار فرموده بودند، نگاشته شده ولی با کمال تأسف این آرزو به جایی نرسید و ابن اصدق قبل از آن که اقدام به سفر به کوی جانان نماید، چشم از جهان فرو بست.

در سیزده فروردین ۱۹۲۸ که ساکنین منزل به گردش رفته بودند، به نقل از آقای مشهدی حسین عارف، که یک نفر جوان طالب طبیعی مسلک را برای مذاکره با ابن اصدق آورده و خود از آنها پذیرائی می‌نمود. این گفتگو تا غروب آفتاب ادامه یافت و پس از تصدیق امر مبارک، آن جوان با بشاشت مصافحه می‌نماید و ابن اصدق وی را تا نزدیک درب منزل بدرقه می‌کنند. پس از آن طولی نمی‌کشد که به ملکوت ابهی صعود می‌کنند. به این ترتیب به این موهبت الهی که فرموده بودند دائماً به خدمت و تبلیغ مشغول باش، مانند پدرش تا نفس آخر وفادار ماند. بعد از صعودش مورد مراحم و الطاف حضرت ولیّ امرالله قرار گرفت و در دستخط مبارک خطاب به هویّه فرزاد، دختر ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«والد بزرگوار خدماتی عظیمه به آستان مقدّس نمود، و حال در ملکوت ربّ جلیل به اجر و ثوابی جزیل نائل و فائز. پس محزون و مغموم نباشید. مطمئن باشید در جوار مقامات مقدّسه علیا علوّ درجات آن متصاعد الی الله را تمنا و استدعا نمایم تا در بحر انوار مستغرق گردد و در جوار رحمت کبری مسکن و مأوی جوید. بنده آستانش شوقی».

شرح احوال فامیل ابن اصدق

جناب اسم الله الاصدق و همسرش که ابن اصدق ایشان را جناب بی بی خطاب می کرد، دارای ۵ فرزند بودند. دو پسر به نام های علی محمد و حبیب، و سه دختر به نام های صمدیه که همسر میرزا احمد قائمی فرزند محمدعلی قائمی گردید، در مشهد می زیست و افتخار تشرف به حضور مبارک را به همراهی پدر و مادر و برادرش یافت. خواهر دیگر بدیعه نام داشت که ادیب و شاعر بود، تخلصش در شعر بلبل بود، در عشق آباد ساکن و در همانجا درگذشت. خواهر سوم به ازدواج حاجی محمد تاجر آذربایجانی در آمد و بدون اولاد در جوانی درگذشت. جمال مبارک در لوحی به افتخارش، بعد از عنایت به پدرش اسم الله می فرماید: «وصایای (آن دختر) او شهادت می دهد بر مقام او عندالله...». حبیب دومین پسر جناب اسم الله و جناب بی بی در مشهد ساکن و به نعمت تشرف به حضور جمال مبارک نائل شد. جناب بی بی در سال ۱۹۰۱ عازم زیارت حضرت عبدالبهاء گردید ولی در عشق آباد صعود نمود.

جناب اسم الله الاصدق در طول اقامت در طهران، همسر دیگری به نام فاطمه جهان برگزیدند و از او دارای دختری به نام شمس جهان شدند که با حاجی محمد کریم عطار ازدواج نمود. جناب بی بی خواهر غلامرضا هراتی ساکن شاهرود بود. همسرش توسط ورقة الفردوس مؤمن شد و خودش توسط ابن اصدق. این زوج و فرزندانشان میرزا مهدی و میرزا مسیح مرکز مهمی در شاهرود ایجاد کردند. محلّ اجتماعات و تبلیغ و اشاعه امرالله بود. الواح آنان در متن کتاب آمده است.

ابن اصدق در جوانی با دختر خدیجه خواهر جناب بابالباب ازدواج نمود ولی به زودی همسرش را بدون فرزند از دست داد. همسر دوم ایشان عدرا خانم ملقب به ضیاءالحاجیه است. او فرزند میرزا هاشم خان قاضی طباطبائی تبریزی و زهرا خانم ملقب به "آعاجان" و شهنشاه بیگم است. ضیاءالحاجیه در ۱۸۶۱ به دنیا آمد. در سن ۹ سالگی همراه با خواهر و مادرش به امر الهی

اقبال نمود. فرزندان ابن اصدق و ضیاء‌الحاجیه عبارتند از: لقائیه مدبر، هوپه فرززار، روحا اصدق خدادوست و طلعه منجم. دو پسر ایشان در کودکی درگذشتند. ضیاء‌الحاجیه زنی مهربان، مدبر بزرگوار بود. سرپرستی خانواده در غیبت دائمی همسرش، به عهده با کفایت او بود. در حقیقت الواح کثیره از قلم جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء نازل که در متن کتاب چاپ شده. او در ایام جمال مبارک به آرزوی خویش که زیارت محضر مبارک بود نرسید چون شرایط در ارض اقدس برای تحقق این نیت مقتضی نبود. می‌فرمایند: «حادثه ارض طافی الجملة در این (ارض) هم تأثیر نموده لذا اجازه عنایت نفرمودند».

در سال ۱۹۱۳-۱۹۱۴ به اتفاق همسر و سه دخترانش به مدت ۷۲ روز در حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بود. این تشرف در خاطرات روحا اصدق شرح داده شده است. ضیاء‌الحاجیه در دامان مادری تربیت یافت که اهل دانش و هنر بود. در مدت تشرف به امر حضرت ورقه علیا چند تن پوش ظریف برای هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء دوخت و تقدیم کرد. از ضیاء‌الحاجیه در محضر حضرت ورقه عکسی گرفته شده که سال‌ها در خانواده بود ولی متأسفانه معلوم نیست در کجا است؟ بعد از صعود ضیاء‌الحاجیه در ۱۹۲۳ حضرت ولی امرالله خطاب به ابن اصدق چنین می‌فرمایند:

«حیب روحانی را از این بقاع مقدسه به تحیات قلبیه ذاکر و در این مصیبت عظمی، صعود آن امه مظلومه، ورقه مبتله، موقنه بالله به آن جناب و صبا یای محترمه سهیم و شریکم. محزون و دلشکسته نگردید، در جوار این سه بقعه نورا دعا و تضرع نمایم که آن مخدره متصاعده را در جوار رحمت خویش مسکن و مأوی بخشد. ابداً مغموم و پریشان مشوید. صبا یای محترمه را به تحیات قلبیه ذاکرم. بنده آستانش شوقی».

زهرا خانم، فرزند ارشد ضیاء‌السلطنه و میرزا مسعود انصاری در سال ۱۸۳۶ به دنیا آمد. او ملقب به آغا جان و شهنشاه بیگم بود. در ۱۳ سالگی با پسر عمه‌اش میرزا هاشم قاضی طباطبائی تبریزی ازدواج نمود. دارای سه دختر به نام‌های خانم شاهزاده، آغا شاهزاده و عدرا خانم ملقب به ضیاء‌الحاجیه شدند. آغا جان و دو دخترش یعنی آغا شاهزاده و ضیاء‌الحاجیه به امر مبارک ایمان یافتند. جمال مبارک در یکی از الواح مبارک آغا جان و مادرش ضیاء‌السلطنه را توأمأ مورد عنایت و مرحمت فرمودند.

میرزا هاشم آقا در ۱۸۶۴ در سفر حج درگذشت. سال‌ها بعد آغا جان بار دیگر ازدواج نمود و چون شوهرش عازم مأموریتی در مشهد شد، آغا جان از جناب محمد حسین منجم باشی که سبب ایمان همه فامیل بود جوای آدرس احباب مشهد می‌شود تا خود و عذرا خانم در محضر آنان کسب معارف امری کنند. ایشان جناب ابن اصدق را معرفی می‌کنند. این آشنائی سبب ازدواج عذرا خانم و ابن اصدق می‌شود. مراسم در نهایت سادگی و به صورت خصوصی انجام پذیرفت. چندی بعد ضیاءالحاجیه نزد خواهرش، آغا شاهزاده به طهران می‌رود. شهنشاه بیگم نیز بعد از مدت کمی عازم طهران شده و در منزلی که در انتهای شرقی خیابان انصاری، کوچه حاج سیاح داشت ساکن شد و خانواده ابن اصدق نیز به او ملحق می‌شوند. به طور کلی سرپرستی و مسؤولیت معیشت خانواده ابن اصدق را او و دخترش آغا شاهزاده به عهده می‌گیرند تا ایشان بتواند به فراغت سفر نموده، هم خود را مصروف خدمات امری نماید.

آغا جان هنگامی که دخترش عذرا خانم، ضیاءالحاجیه ۱۳ ساله بود نظر به مقتضیات فامیلی و اصرار اقوام مسلمان خود سفر حج نمود. همراهان که از عقاید باطنی آنها مطلع بودند، به آنها می‌گفتند از مکه تا عکّه (عکّا) فاصله‌ای نیست. آغا جان در مراجعت، به خاطر احترام و علاقه‌ای که به مادر خود ضیاءالسلطنه داشت، عذرا خانم را ضیاءالحاجیه ملقب نمود و به همین نام معروف گردید. به خود نیز لقب فخرالحاجیه داد. آغا جان همچنین به دو دختر دیگرش القاب آغا شاهزاده و خانم شاهزاده داده بود. ولی در مورد عذرا خانم فرزند سومش به دادن لقب ضیاءالحاجیه اکتفا نمود. دادن این نوع اسامی و القاب در طهران رسم بود، حتی عصمت خانم ملقب به طائره شاعره معروف، یکی از دخترانش را خانم شاهزاده نام نهاد، در صورتی که نه خودش شاهزاده بود و نه همسرش. اصولاً آغا جان و دو دخترانش که از نعمت ایمان قوی سرشار بودند هیچگاه ابراز افتخاری نسبت به القاب دنیوی و یا نسبت مقامات فامیلی نداشتند.

آغا جان بزرگ فامیل بود و شخصیتی ممتاز داشت. همه به او احترام داشتند، حتی دائی هایش مثل احمد میرزا عضدالدوله با همه سالخوردگی در روز اول عید به دیدن او می‌آمد. فامیل شوهرش میرزا هاشم آقا و اقوام پدری اش میرزا مسعود انصاری به او محبت داشتند. با آن که موفق شد دو نفر از نوادگان همسرش میرزا صالح خان و دیگری را به ظلّ امر مبارک هدایت کند، منسوبین خودش هیچگاه استقبالی از امر مبارک ننمودند، حتی یکی از دختران و هیچ یک از فامیل وی مؤمن نشدند. در عین حال تأثیر مستمر اخلاق بهائی خاندان ابن اصدق در قلب منسوبین ایشان

شعله‌ای از محبت و احترام به امر مبارک روشن نمود، به نحوی که حتی وزیر خارجه وقت، مشاورالممالک برادرزاده شهنشاه بیگم، بعد از فوت عمه خویش به مدت سه روز در منزل ابن اصدق که شهرت بهائیت داشت به عنوان صاحب عزا نشست و از هیئت دولت و امراء پذیرائی نمود.

آغاجان میز کوچکی با قلم و مرکب آماده داشت و چون خط و سواد خوبی داشت از الواح مبارک رونویسی می‌کرد. هرگاه غیر نزدیکان وارد اطاق می‌شدند به نوشتن قرآن مشغول می‌شد. ابن اصدق در نامه‌ای به آغاشاهزاده آرزوی خود را برای داشتن اولادی که حاکی از پدر شود و از او در عالم باقی بماند، ابراز می‌نماید. با تولد سومین فرزند دختر به نام روحا، ضیاءالحاجیه کمی غمگین می‌شود، آغاجان می‌گوید: «این دختر در شبی مقدس به دنیا آمد و چشمان خاکستری دارد، او دختر من خواهد بود». علاقه‌ای مخصوص بین مادر بزرگ و نوه برقرار شد که شرح آن در نامه‌های ابن اصدق منعکس است. از جمله در نامه‌ای که ابن اصدق به همسرش می‌نویسد: «در این هفته مخصوص برای روحا خانم شما طلب عنایت نموده‌ام تا به ثمره وجود، محض شرافت و سعادت شماها فائز شود این هم به خاطر شما».

روحا هیچگاه از آغاجان منفک نشد و حتی اجازه داشت در اطاق مخصوص او بخوابد. مؤانست طولانی و گفتارهای فامیلی و تاریخی مکرر از زبان مادر بزرگ به صورت کتاب خاطرات روحا آمده است. آغاجان بانویی مؤمن، متمسک، با اراده‌ای قوی بود و کسی را یارای مخالفت با او نبود. اموالش را به روحا بخشیده بود ولی روحا این هدیه را نپذیرفت و با هوشیاری مادر بزرگ را از این تصمیم منصرف کرد که باعث خوشحالی و آرامش پدر و مادرش شد.

قسمت اعظم نامه‌های ابن اصدق خطاب به مادر و خواهر همسرش است که حاوی مطالب و نصایح آموزنده و عمیق روحانی است. آنها با هم روابط معنوی، محبت و احترام خاص داشتند که ماورای نسبت فامیلی بود. ابن اصدق در نامه‌ای به آغاجان می‌نویسد: «عمر گذشت، زمان فی‌الامکان به انقضاء رسید، تا آنی وقت باقی باید غنیمت دانست و آن را فدای وقت و زمان یار حقیقی نمود، کار ما عبودیت آستان الهی است، شأن بندگان خدا و اماء او بندگی و کنیزی اجبای او است. از حق بخواهید که کل فائز به مقام عبودیت شویم و در خدمت امر او قدم برداریم».

توسط جناب ثمره، آغاجان تقاضای تشرف به حضور مبارک، جمال مبارک را می‌نماید. در جواب از لسان خادم‌الله می‌فرمایند: «حق جل جلاله لازال لحاظ عنایتش نسبت به اسم‌الله و آن

جناب و منتسبین او بوده و خواهد بود. چنانچه الواح الهیّه بر این فقره ناطق و شاهد و گواه است و لکن این اطراف کلّ منقلب و مضطرب، جهازات ناریّه و مدافع کبیره اطراف را احاطه نموده، در این صورت معلوم که حرکت جائز نه».

آغاشاهزاده، دختر ارشد آغا جان و میرزا هاشم قاضی در ۱۸۴۹ متولد و با سید عبدالله انتظام السلطنه ازدواج نمود. انتظام السلطنه و جناب محمدحسین منجم باشی، هر دو اهل تفرش بوده و با یکدیگر مؤانس بودند، روابط صمیمانه داشتند که منجر به اقبال انتظام السلطنه گردید. آغاشاهزاده چند خواب می بیند که مسیر زندگی وی را تغییر می دهد. پس از در میان گذاشتن خواب های خود با همسرش بنا به توصیه او با مادر و خواهر نه ساله اش به حضور جناب منجم باشی رفته و هر سه نفر در همان جلسه به ایمان فائز می گردند.

پس از ازدواج خواهرش ضیاءالحاجیه با ابن اصدق روابط و محبت خاصی بین آنان برقرار می شود. ابن اصدق در یکی از نامه های خطاب به آغاشاهزاده می نویسد: «... به صرف وفا، مودت و صفا دائماً مذکور و منظور به لسان قلب و دیده فؤادم بوده و هستید. در کلّ اوان طرف روانم به افق قرب و لقای آن ورقه طیبیه ناظر و متوجه، چه که روائح استقامت، طیب لطیف استقرار بر عهد و پیمان طلعت مختار از یمین رضوان قلب و فؤاد آن ورقه قدسیه ساطع و متضوع است. ربّ گواه آگاه، که سطوع انوار نیر این مقام این ذره را در آن مقام خاضع و خاشع بل فدوی و مرهون داشته و می دارد. امید آن که به تأییدات الهیه و توفیقات ربّانیّه... این خلوص ثابت بماند و خللی لدون الله در او راه نیابد...».

آغاشاهزاده تمام هم خود را مصروف خدمت امر و کمک به ابن اصدق و عائله او می کرد. ابن اصدق در نامه دیگری به آغاشاهزاده می نویسد: «این بنده در ظاهر و باطن، جز خدا و توجّهات غیبیه او که دائماً شامل بوده و هست و غیر شما کسی را ندارم. باید در جمیع امورات این ذره توجّه تام داشته باشید».

مخارج سفرهای ابن اصدق هم به عهده آغاشاهزاده بود و در نامه های متعدّد، ابن اصدق از عدم وصول و یا تأخیر مقرری های صد تومانی که برای ایشان فرستاده می شد، آغاشاهزاده را آگاه می نمود و علت تأخیر را جویا می شد. ابن اصدق آغاشاهزاده را مأمور اجرای خدماتی نیز می نمود، در نامه ای به ایشان، ابن اصدق می نویسد: «نامه محرمانه مرا به جناب مؤتمن السلطنه در طهران برسانید و جواب دریافت دارید. با جناب شیخ الرئیس در طهران ملاقات و مذاکره نمائید».

آغاشاهزاده به خدمات ارزنده‌ای موفق گشت و مورد مراحم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. جمال مبارک در یکی از الواحش می‌فرماید:

«به مقامی فائز شدی که فخر ملکه‌های عالم است» و او را به لقب بدیعه مفتخر می‌فرماید.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«شکر کن حضرت ذوالجلال را که خدماتت در دیوان الهی به قلم جلی مقید و مثبت و در ایوان روحانی رحمانی اجر جزیت مقدر و موجود. رعایت و محبتی که به منتسبین جناب اسم الله الاصدق نموده‌اید عندالله محبوب و مذکور...».

آغاشاهزاده از بدو تصدیق امر الهی در تعلیم و تربیت خانم‌های بهائی نقش عمده‌ای ایفاء نمود. این خانم‌ها از محله‌های مختلف طهران مانند سنگلج، سرقبرآقا، دروازه قزوین و غیره در منزل او هفته‌ها جمع و پذیرائی می‌شدند و معارف بهائی و طرز مطالعه الواح و تلاوت آثار و ادعیه مبارکه می‌آموختند. سپس آموخته‌های خود را به خانم‌های دیگر در محلات خود تدریس می‌کردند، به این ترتیب فعالیت‌های امری و فرهنگی و تزیید معلومات بانوان بهائی طهران اولین بار مرهون زحمات و خدمات آغاشاهزاده بوده است. صعود آغاشاهزاده در ۱۹۰۲ بود.

میرسید عبدالله انتظام السلطنه نیز مورد عنایت جمال مبارک گردید. الواح کثیری به افتخارش نازل گشت. بعد از صعود جناب منجم باشی، میرسید عبدالله انتظام السلطنه به پاس تشکر از آن مرحوم که باعث حیات روحانیتش شده بود از ساحت مبارک تقاضای عنایت و مغفرت برای ایشان می‌نماید. در قسمتی از لوح امنع اقدس که به افتخار منجم باشی و فامیلش نازل شده، چنین می‌فرماید:

«... انا نذکر فی هذا الحین من صعّد الی الرفیق الأعلى لتکون ذکره باقیاً فی الملک بدوام ملکوت الله العزیز الحمید...».

آغا شاهزاده و انتظام تنها یک پسر داشتند به نام سید محمد که مؤمن بود و در سفر پاریس به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و الواح عدیده به افتخارش نازل شد.